

گپی دوستانه با خادم شاهنامه

خدا قوت پهلوان!

گفتگو از « م . دری »

m_dorrey@yahoo.com

اشاره: به مناسبت هفته پژوهش و در اولین روز از فصل زمستان، استاد فریدون جنیدی به دعوت مشترک گروه زبان و ادبیات انگلیسی و کانون ادبی «سپنتا»، میهمان دانشگاه ما خواهد بود. دکتر "فریدون جنیدی"، زبان شناس، ایران شناس، فردوسی شناس و شاهنامه پژوه معاصر (متولد ۲۰ فروردین ۱۳۱۸ ه.ش در کوهستان "ریوند" نیشابور) تا به امروز بیش از نیمی از عمر خود را صرف پژوهش و نگارش پیرامون زبان، فرهنگ، ادب و تاریخ ایران نموده است. تاسیس بنیاد پژوهشی "نیشابور" در سال ۱۳۵۸ و ایجاد یکی از غنی ترین کتابخانه های ایران شناسی در این بنیاد، برگزاری مرتب انجمن های هفتگی شاهنامه خوانی، برگزاری رایگان کلاس های آموزش زبان پهلوی از سطح مقدماتی تا ممتاز و پس از آن آموزش زبان و خط اوستائی، تصحیح و ویرایش کامل شاهنامه فردوسی برای اولین بار و بالاخره نگارش بیش از ۳۰ جلد کتاب از جمله "زندگی و مهاجرت آریائیان بر پایة گفتارهای ایرانی"، "فرهنگ واژه های اوستائی"، "حقوق بشر در جهان امروز و حقوق جهان در ایران باستان"، "داستان های رستم پهلوان"، "سرگذشت ایران" و ... بخشی از خدمات این پور شایسته ایران زمین برای مام وطن در طی این سال ها بوده است. ضمن پاس داشتن یک عمر خدمت پاک و بدون چشمداشت این مرد مهر پژوه به ایران و ایرانیان، آرزو می کنیم نامش با نام ایران؛ جاودان، و وجودش در پناه یزدان پاینده باد.

اولین باری که استاد جنیدی را از نزدیکی ملاقات کردم، تابستان گذشته بود که به اتفاق دوستان شرکت کننده در ماه ادبی دانشجویان کشور (که در تهران برگزار می شد) برای بازدید، به "بنیاد نیشابور" رفته بودیم. گذشته از اینکه همه چیز در بنیاد، رنگ و بوی دلپذیری از روزگاران کهن به خود گرفته بود؛ قامت بلند، چهار شانه و رشید استاد و آن چهره مصمم و در عین حال خندان ایشان هم تصویری از پهلوانان ایران باستان را در ذهن آدم مجسم می کرد؛ خصوصاً اینکه استاد در گفتار هم از زبان فخیم فارسی سره استفاده می کردند. آن روز ایشان با چنان برافروختگی و شور و حرارتی درباره شاهنامه - این گجینه تاریخ و فرهنگ کهن ایران - سخن می گفت که حتی جویدن آدامس توسط یکی از حضار را در آن لحظه برنتافت و در میان بهت و ناباوری ما، این کار را در هنگام صحبت از شاهنامه، نوعی بی ادبی و عامل آزرده گی روان نیاکان برشمرد! مجموع آن حالات و رفتار و گفتار استاد، حسی غریب و فراموش شده را در وجود همه ما زنده می کرد؛ چیزی شبیه به حس تعلق به گذشته، غرور و افتخار ملی، میهن دوستی و ... در همان روز استاد، بچه ها را در یک روز تعطیل به باغ خودشان در "آبعلی" دعوت کردند و الحق، چه جمعۀ خاطره انگیزی را در کنار این مرد با صفا و پاینده به آیین ایران باستان در منطقۀ خوش آب و هوای آبعلی سپری کردیم ... در باغ، هنگامی که به اتفاق استاد مشغول آماده کردن ناهار بر روی منقل بزرگی بودیم، فرصت خوبی پیش آمد تا با استاد بیشتر و البته راحت تر صحبت کنم. از همه جا و همه چیز سوال کردم و استاد هم مثل

همیشه حرف برای گفتن و درد دل کردن، زیاد داشت. با سوال درباره "فریدون جنیدی" شروع می‌کنم، می‌گوید: "خاک پای مردم ایران؛ ارادتمند به فردوسی و عاشق شاهنامه". بعد در ادامه صحبت‌هایش می‌فهمم که ورزش باستانی انجام می‌دهد و به موسیقی اصیل ایرانی علاقه زیادی دارد اما به قول خودش این دلیل نمی‌شود که سمفونی‌های زیبا و اصیل غربیان را هم گوش نکند. وقتی با اصرار ازش می‌پرسم می‌خواهم فقط یک بیت از شاهنامه را برگزیند و برایم بخواند، این بیت را زمزمه می‌کند:

چنان دان هر آنکس که دارد خرد به دانش روان را همی پرورد

و اگر بخواهد پس از فردوسی از شاعر دیگری نام ببرد، "بدون شک، آن یک نفر کسی جز سعدی نخواهد بود." در میان بزرگان و یلان شاهنامه، بزرگمهر را به سبب خرد فراوان و رستم را به سبب مهر زیاد به ایران، بیشتر از دیگران می‌پسندد، اما وقتی که حرف را به اسفندیار می‌کشانم، آهی می‌کشد: «جوانی کرد، خودش را بر باد داد.»

از بزرگترین کاری که آرزو داشته برای ایران انجام دهد می‌پرسم، در جواب می‌گوید: «به یاری یزدان رو به پایان است. ما می‌دانیم که به دلایل سیاسی و یا در برخی از موارد اعمال سلیقه نسخه نویسان، ابیاتی در طول دروان‌های گذشته به شاهنامه افزوده شده است و از این رو شاهنامه نیاز به ویرایش دارد، و من حدود سی سالی هست که روی این موضوع کار می‌کنم و امیدوارم طی یکی دو سال آینده بتوانم حاصل این کار طاقت فرسا را در اختیار علاقه‌مندان قرار دهم.»

بعد در حالی که بچه‌ها، به جای یک "گور تازه نخجیر شده"، جوجه مرغ‌های هورمونی وارفته را روی آتش کباب می‌کنند، صحبت را به گذشته‌ها می‌بریم؛ استاد که صحبتش گل انداخته، آن قدر شیرین و شنیدنی حرف می‌زند که من ترجیح می‌دهم کمتر سوال کنم و در عوض، ساکت بنشینم و بیشتر به سخنان او گوش بدهم. با صحبت درباره جایگاه شادی و اندوه در آیین ایران باستان شروع می‌کند:

«جشن "در ایران باستان، آیینی بوده است که در آن خداوند و داده‌هایش مورد ستایش قرار

می‌گرفته است؛ از این رو در مراسم داد و دهش و خوراندن صورت می‌گرفت. در ایران باستان روزها را با شماره نمی‌خواندند بلکه هر یک از روزها نامی داشت، مثلاً نخستین روز را اهورامزدا، روز دوم را بهمن (اندیشه نیک)، روز سوم را اردیبهشت (از صفات خداوند، به معنای برترین زیبایی و پاکی) و ... می‌نامیدند. هر گاه نام روز با ماه برابر می‌شد، آن را جشن می‌گرفتند (مثل جشن مهرگان در شانزدهمین روز مهرماه). به این جشن‌های دوازده گانه باید جشن‌های بزرگ "نوروز" و "سده" را هم اضافه نمود. همه این‌ها نشان‌دهنده آن است که پرداختن به نیایش و شادی کردن در ایران باستان تا چه حد اهمیت داشته است. ایرانیان باستان استفاده نکردن از داده‌های پاک

خداوند و ستم به تن را گناه می دانستند و حتی در مرگ در گذشتگان هم چون باور داشتند که فروهر در گذشته به سوی اهورامزدا باز می گردد نمی گریستند؛ مگر در مرگ هایی که نا به گاه بر جوانان یورش می آورد، مثل مرگ سیاوخش یا سهراب و... درباره جشن شب چله هم باید گفت که در واقع جشن بزرگداشت علم در دوران باستان است. نیاکان ما در ۷۰۰۰ سال پیش به گاهشماری (تقویم خورشیدی دست پیدا کردند و با تفکر و تامل دریافتند که اولین شب زمستان بلندترین شب سال است. و از دیدگاه من، استمرار و ادامه برگزاری این جشن و جشن های امثال آن، نشانه پیوند ناگسستی ایرانیان امروز با فرهنگ نیاکانشان می باشد. »

استاد وقتی بحث به شاهنامه می رسد، می گوید که هیچ اعتقادی به اسطوره ای بودن آن ندارد. و البته برای این حرف خود دلایل جالبی هم می آورد: « کهن ترین تاریخ اروپایی ۲۸۰۰ سال قدمت دارد و این به زمانی که یونانیان به سرزمین اروپا وارد شدند برمی گردد [که البته آنچه هم اروپایی ها از یونانیان به یادگار دارند، جز اندیشه ای مه آلود، آمیخته با خیال و افسانه و سرشار از خدایان دروغین و خلاصه اعتقاداتی بی پایه که از آن ها با نام " اسطوره " یاد می کنند، نیست.] به همین دلیل اروپاییان از خواب آلودگی ایرانیان (که از حمله مغول تا همین اواخر ادامه داشت) استفاده کردند و با حيله، سعی در ساختن تاریخی برای ایران کردند که نزدیک بتاریخ یونانیان، اندکی کمتر، (۲۷۵۰ سال) قدمت دارد؛ یعنی حکومت مادها را سرچشمه تاریخ ایران معرفی کردند و بنابر این کوشیده اند که به فرهنگ و تمدن بزرگی به نام ایران که قرن ها پیش از آنان شکل گرفته است، جلوه ای اسطوره ای بدهند. این دروغ تاریخی که با گسترش صهیونیسم بین المللی رشد نموده، با هدف قطع حافظه تاریخی ایرانیان صورت گرفته است. دقت کنید، شاهنامه ای که به دست ما رسیده است، کهن ترین تاریخ جهان را در بر دارد که نباید این تاریخ محض را با تصور اسطوره بودن مطالعه کنیم. در شاهنامه بسیاری از چیزها و افراد رمز هستند، مثلا " سیامک " اشاره ای به دوران غارنشینی نیاکان سفید پوست جهان و یا رستم نشانه ای از نیروی جنگی " سیستانیان " است. پس اگر به آن طرف پوست شاهنامه بنگریم، تاریخ را می بینیم نه اسطوره را! و از این رو، شایسته نیست مردم کشوری با این تاریخ کهن و بزرگ، پیرو اندیشه های کوتاه غریبان باشند؛ آن هم در پژوهش هایی که مربوط به خودشان است.»

در ادامه می خواهم درباره ارتباط " سلطان محمود غزنوی " با شاهنامه بپرسم، اما هنوز سوالم به پیام نرسیده است که استاد برمی آشوبد: « ننگ باد و شرم باد بر کسانی که نوشته اند فردوسی، شاهنامه را به سفارش سلطان محمود سروده است یا آن را به محمود تقدیم کرده است. چگونه چنین چیزی ممکن است در حالی که بنا بر ابیات خود شاهنامه، آغاز کار سرودن شاهنامه به سال ۳۷۰ ه. ق بوده و حال آن که شروع سلطنت محمود به سال ۳۸۹ ه. ق بر می گردد. از طرفی فردوسی به گونه ای مشخص محمود غزنوی را در شاهنامه نکوهیده است (ستم باد بر جان او سال و ماه). نخیر جانم،

فردوسی از این تهمت ها و ناروایی ها به دور است . « و بعد استاد با بیان این که این ها نشان عدم آگاهی ، فاصله داشتن و کم توجهی نسل امروز نسبت به شاهنامه و تاریخ ادبیات ایران باستان است ، با دلخوری ادامه می دهد : « تدریس فقط دو واحد ادبیات ایران باستان در دانشگاه های ما ، ریشخند به فرهنگ ایران است . از طرفی نباید به تدریس چند واحدی شاهنامه (که بخش زیادی از تاریخ و ادبیات ایران رابه نمایش می گذارد) در دانشگاه ها بسنده کرد . هر ایرانی باید حداقل یک بار شاهنامه را خوانده باشد . یادتان باشد گسستن از ریشه باعث خشک شدن شاخه می شود . »

دکتر جنیدی از زبان فارسی هم این چنین دفاع میکند : « زبان فارسی ضعف ندارد . این زبان بدون ابزار های خاص سیاسی و اقتصادی در نقاط مختلف دنیا نفوذ کرده است . ما همین الان در منطقه وسیعی از چین به نام " شین جیان " خط و زبان فارسی داریم . شاهنامه در چین و هند خوانده می شود . بزرگترین شرح مثنوی در یوگوسلاوی توسط " سودی " انجام گرفته است . آیا این ها قدرت زبان فارسی نیست ؟ »

آن قدر گرم صحبت های استاد شده بودم که اصلا متوجه نشدم کی همه جوجه کباب ها پخته و آماده شد . بچه ها هم دست به کار پهن کردن سفره شده بودند و به ناچار باید سفره گفت و گو را بر می چیدیم . از استاد درباره امکان حضورشان در دانشگاه خودمان سوال می کنم ؛ با مهربانی پاسخ می دهد : « با کمال میل ، منتظر دعوتتان هستم . »